

A TWINKL ORIGINAL

The Magnificent Garage Sale





ه‌ما و هانا مطمئن نبودند که چگونه این اتفاق افتاد. مادر از آنها خواسته بود که امروز صبح اتاقشان را تمیز کنند. در عوض، آنها خود را در وسط یک اقیانوس اسباب بازی یافتند.



“10, 9, 8, 7...”

مادر در راهرو طنین انداز شد.

"2, 1, 0!"



مامان ظاهر شد و اتاق خواب را بازرسی کرد.

"تمیز کردن عالی، دوست داشتی ها!"

خواهران لبخند زدند: «ممنون، مامان».

تعمان خوردن، تاب خوردن، سرنگون، تصادف!



"اوه، نه! با همه اسباب بازی های شما چه کنیم؟» مامان آهی کشید.

هلمما و هانا سخت فكر كردند و طرعى را اعلام كردند.

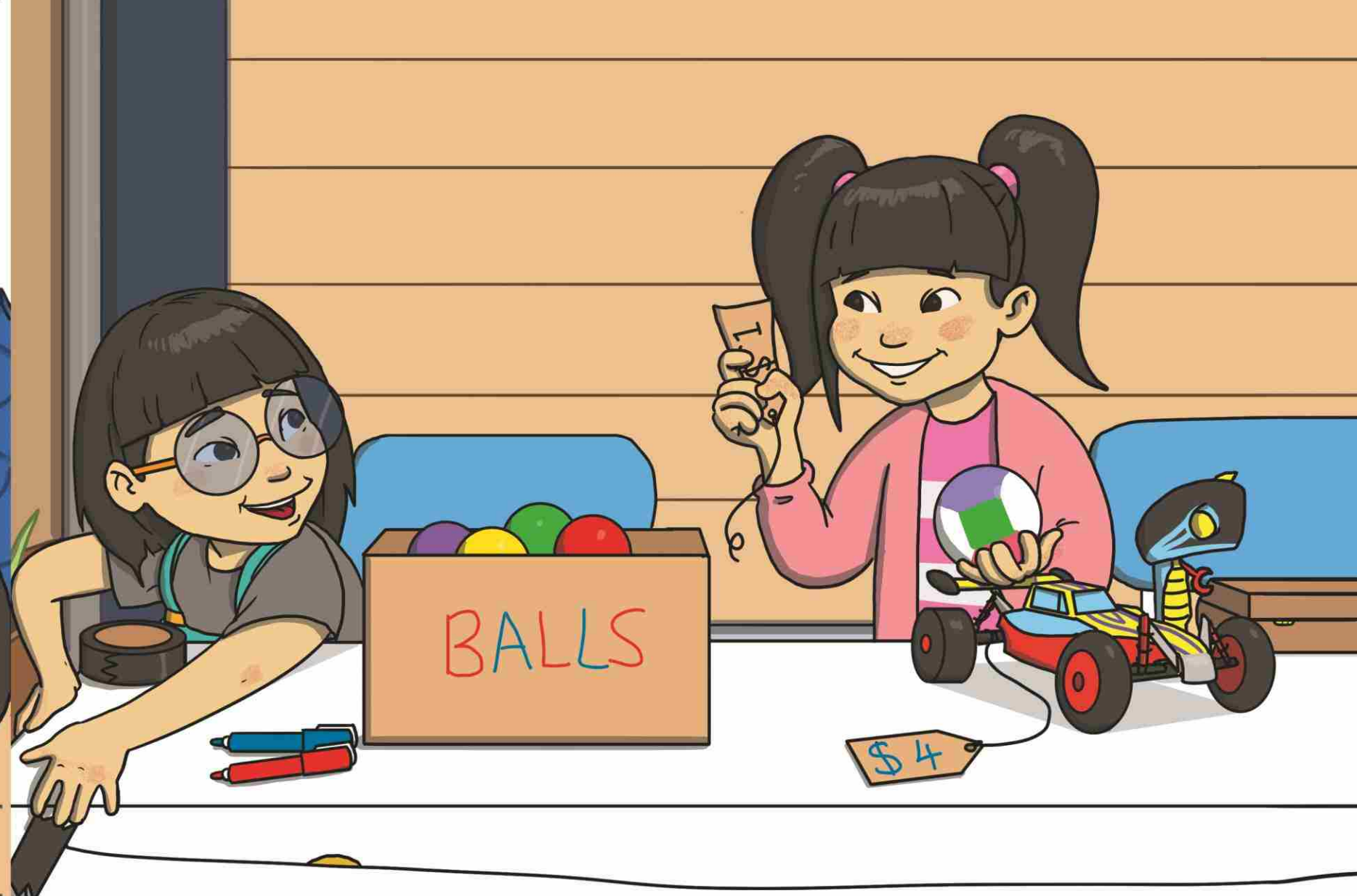
«بپايد يك فروشگاه خانگى باشكوه داشته باشيم!»



خواهران دسته هاى اسباب بازى، يك ميز و دو صندلى را جمع كردند و سپس در حياط مستقر شدند.

"سكه، اسكناس، برچسب، يك علامت... " هلمما در حالى كه ليستى از چيزهاى را كه نياز داشتند تهيه مى كرد، گفت.

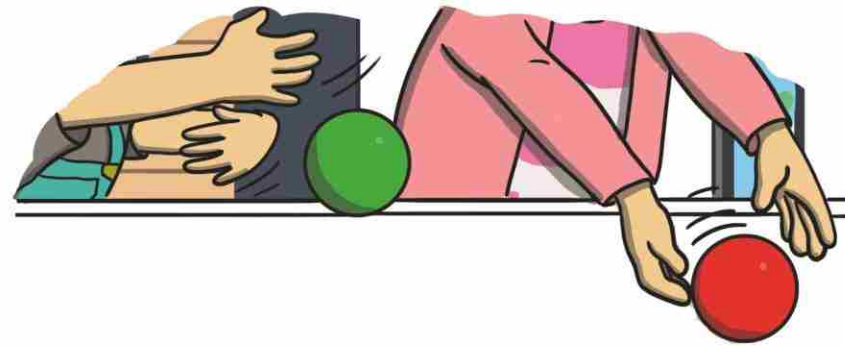
"آیا اینها مفید خواهند بود؟" مامان در حالی که با سبدی پر از آن بیرون می رفت، پرسید.



"عالی!" هلمما در حالی که شروع به چسبیدن به برچسب قیمت کرد، تشکر کرد. "هی، هانا! اگر پول کافی جمع آوری کنیم، می توانیم مقداری را در قلم های خود پس انداز کنیم، مقداری را در جشن خرج کنیم و مقداری را به کودکانی که نیازمند هستند اهدا کنیم."

هانا گفت: «این ایده خوبی است!»

وزش ناگهانی باد در اطراف آنها سوت زد و دو توپ را از روی میز هل داد. با فرار از دست گرفتن، توپ ها در خیابان غلتیدند.



دو برادر با عجله به گوشه ای رفتند، فراریان را جمع کردند و آنها را به جایگاه بازگرداندند.

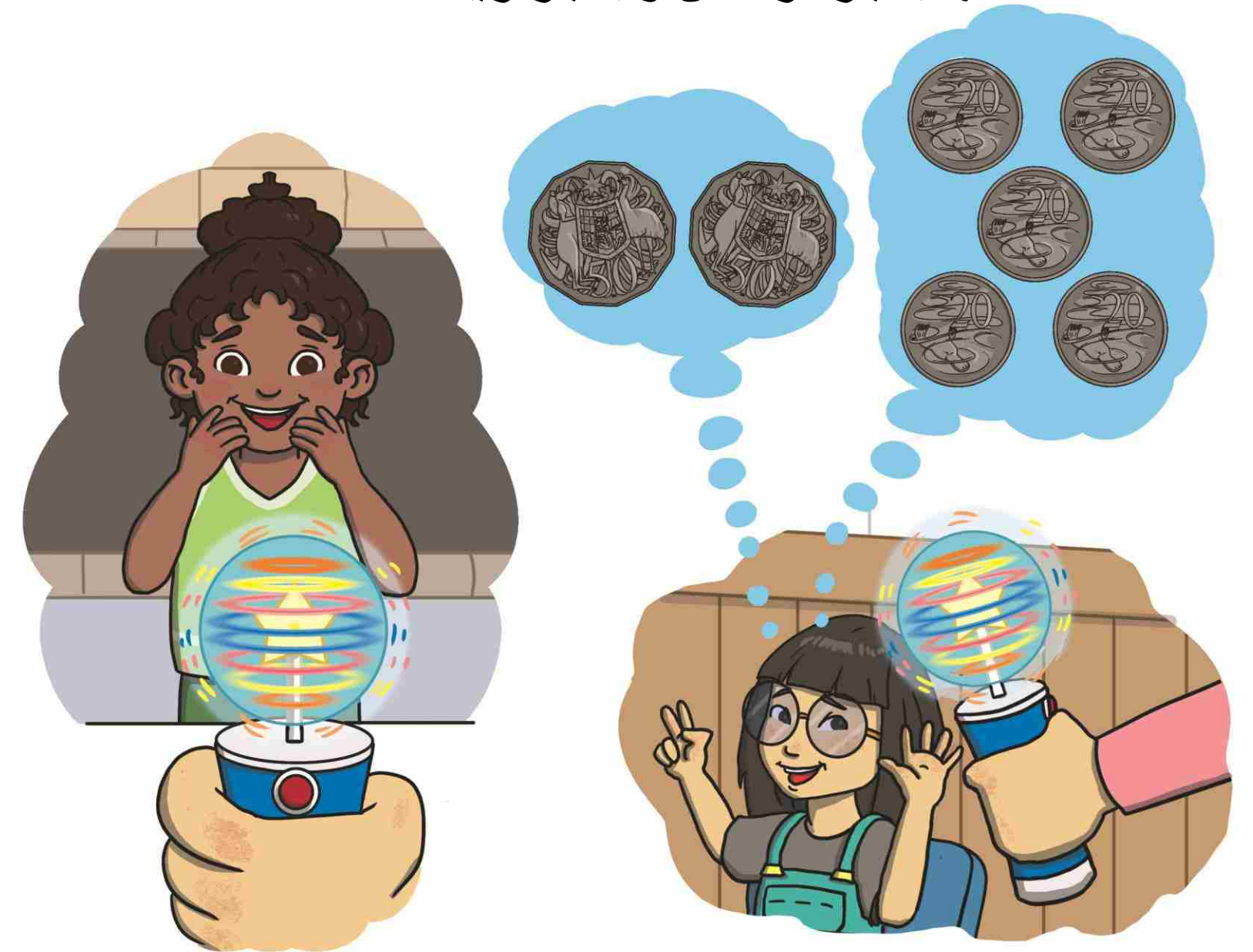
یکی از پسرها گفت: "من می خواهم این توپ ها را با قیمت هر کدام یک دلار بخرم" و دو سکه 1 دلاری را تحویل داد. دختران در حالی که اولین فروش خود را انجام می دادند، لبخند زدند.





درست زمانی که برادران برای بازی به راه افتادند، خواهران کودکی را دیدند که در انتهای خیابان می پرد. هلمما به سرعت یک اسباب بازی را روشن کرد تا توجه او را به خود جلب کند. بلافاصله دختر به بالا نگاه کرد و به سمت آنها رفت.

دختر گفت: "من می توانستم چراغ های چرخنده را از دور ببینم."
"آنها بسیار درخشان و بسیار زیبا هستند!"



هانا پیشنهاد کرد: «شما می توانید آن را با یک دلار داشته باشید.»

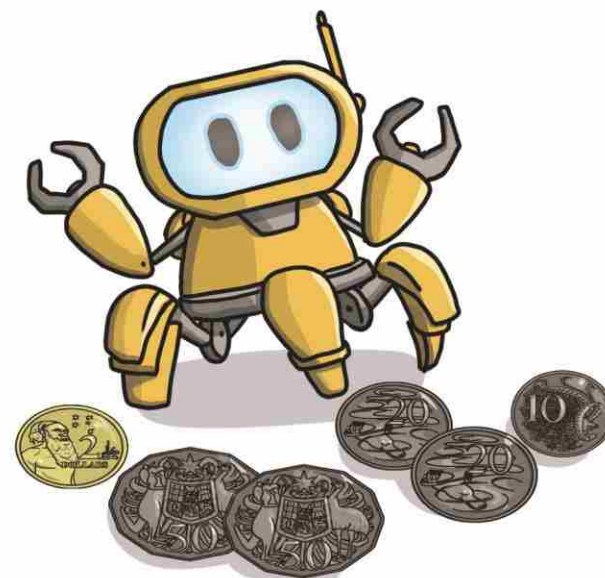
پس از اتمام دومین تراکنش خود، هلما و هانا با مشتریان بیشتری که در مسیر قرار می گرفتند، مورد استقبال قرار گرفتند.



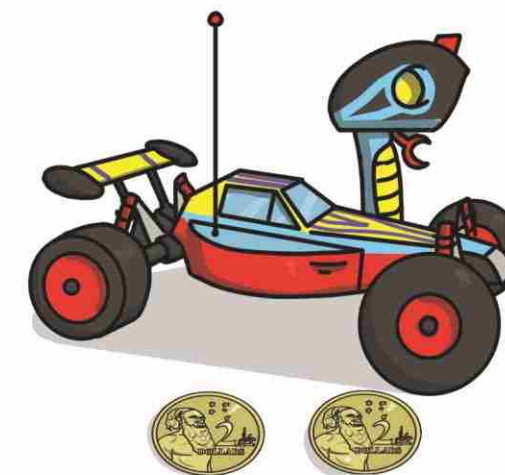
2 دلار برای یک خرس عروسکی،



3.50 دلار برای یک ربات



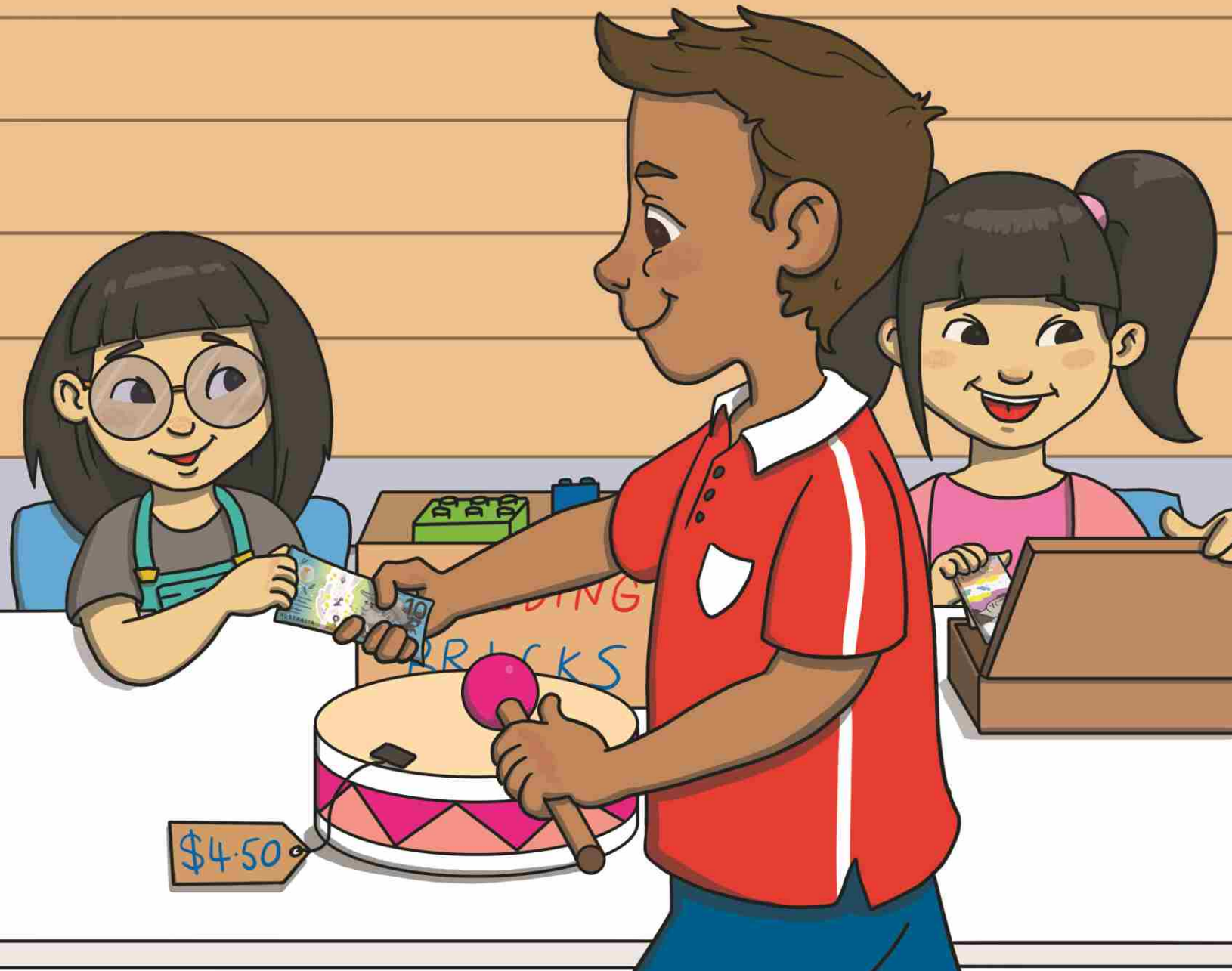
و 4 دلار برای یک ماشین کنترل از راه دور،



خواهران در نشان دادن نحوه استفاده از سکه ها در ترکیب های مختلف واقعا خوب بودند. اما آیا آنها به اندازه کافی می فروشند

پس انداز، خرج کردن و اهدا؟

پسری با ضربه زدن به یک ریتم شیک روی یک طبل 4.50
دلاری، یک اسکناس 10 دلاری به هانا داد.

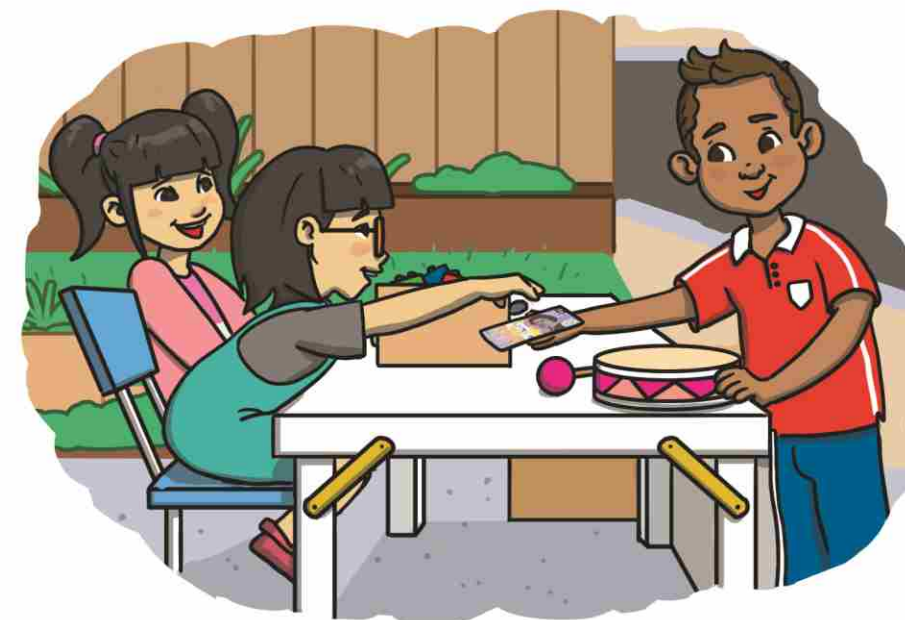


هانا با نگرانی رو به هلم کرد و پرسید: «من می دانم چگونه از سکه
استفاده کنم. اما چگونه می توانم پولها را محاسبه کنم؟»

یوکی به هانا یادآوری کرد که 5 دلار به علاوه 5 دلار برابر با 10 دلار است. او فقط باید تفاوت بین 4.50 تا 5 دلار را محاسبه می کرد.



هانا پاسخ داد: «اوه، این 50 درجه سانتیگراد است.»



بنابراین، تنها کاری که باید انجام دهیم این است که 50 سنت و 5 دلار را با هم اضافه کنیم. تغییر 5.50 دلار است!"

خواهران پس از روز بسیار شلوغ خود احساس خوشحالی کردند. آنها اسکناس ها و سکه ها را با توجه به ارزش خود گروه بندی کردند. گروه هایی از سکه ها توده های زیادی می ساختند که جدا کردن آنها نیاز به تمرکز داشت. در مجموع صد و پنج دلار شمردند که بیشتر از آن چیزی بود که انتظار داشتند.



سکه ها به قلک های خود می پریدند تا برای یک روز دیگر پس انداز کنند. یک پاکت مخصوص پر از اسکناس و سکه برای اهدا روی یخچال قرار داده شد.

خواهران در اتاق تمیز خود دراز کشیده بودند...



.. حالا، تنها کاری که برای انجام دادن باقی مانده بود این بود که رویاپردازی کنند که با پولی که برای خرج کردن باقی مانده است چه می خرند.



=



=



=



=



=



=



